منوچهر جمالی
فیلسوف معاصر ایران

جمهوری ایرانی
مسئله « جدائی حکومت از دین »
در فرهنگ ایران

مسئله جدائی دین ازحکومت

یا مسئله « رابطه بینش انسان با حکومتست »

اولویت « جان یا زندگی » بر « ایمان »

این مهم نیست که دین حقیقی کدامست .
این مهمست که چگونه ما با هم زندگی کنیم !

میشل دلو هوپیتال در 1562 میلادی

ما برای حل مسئله « جدائی حکومت از دین » ، نیاز به بسیج ساختن فرهنگ اصیل ایران داریم. بدون بیدار و زنده سازی و بسیجسازی فرهنک اصیل ایران ، حل این مسئله در ایران ، محال است . فرهنگ اصیل ایران ، به هیچ روی ، اینهمانی با «الهیات زرتشتی »،و تعریف «دین» در الهیات زرتشتی، ندارد، که در

زمان ساسانیان ، به انحصار دین ،و نفی آزادی اندیشه و دین در ایران کشید، و حکومت ساسانی ، مرّوج دین زرتشتی شمرده شد ، و طبعا پیشینه آزادی دینی را درایران ،که هخامنشیان و اشکانیان بر پایه فرهنگ ایران ،استوار ساخته بودند ، از بین بردند .مفهوم آمیختگی دین و پادشاهی در شاهنامه ، بازتاب این اندیشه از دوره ساسانیانست ، همچنین روایات شاهنامه ، همه از دیدگاه الهیات زرتشتی ، باز نویسی شده است ، و باید از تعمیم آن ، به سراسر فرهنگ ایران ، پرهیز کرد . آمیختگی دین و حکومت در شاهنامه، ربطی به فرهنگ اصیل در ایران (فرهنگ زنخدائی) ندارد . مسئله « جدائی حکومت از دین » در ایران ، نه بدان گونه طرح میشود که ما می پنداریم در میان ملتهای باختر زمین ، طرح شده است. نه بدان گونه حل میشود که ما می پنداریم در میان ملتهای با ختر زمین ، نیمه کاره ، حل شده است . اینکه روشنفکران ،می پندارند که با درچ یک ماده ، در قانون اساسی ، میتوان این مسئله را حل کرد ، باوری خام و کودکانه است . با داشتن چند صد هزار آخوند ، و نفوذ سیاسی که آنها در روان و عواطف اجتماع دارند ، چنین ماده قانونی ، هیچگاه جامه عمل به خود نخواهد پوشید . فقط این ماده، در قانون اساسی ، حقانیت به کاربرد زور و قهر و خشونتِ حکومتی ،برای سد کردن نفوذ علمای دین ، ایجاد خواهد کرد . و این زور و قهر و خشونت حکومتی ، زور و قهر و خشونت جامعه اسلامی را برخواهد انگیخت . اسلام ، برعکس آموزه عیسی ، گوهر قهر و خشونت و زورورزی دارد و دین شمشیر است . مسئله جدائی دین از حکومت ، مسئله ایست ویژهِ جامعه هائی که ادیان نوری (ادیان ابراهیمی) حاکم هستند. « دین » برای آنها ، معنای خاصی دارد

، و این معنای ویژه « دین » است که ما آنرا به غلط ، معنای « دین بطور کلی » میگیریم . همه اشتباهات ما در مورد « مسئله جدائی دین از حکومت » ، از همین معنائیست که «دین» در ادیان نوری و به ویژه ادیان ابراهیمی دارند . ادیان ابراهیمی و همچنین « الهیات زرتشتی » که پس از زرتشت ، از سوی موبدان ، ساخته و پرداخته شد ، جزو همین مقوله بشمار میآیند . پس مسئله جدائی دین از حکومت ، مسئله جدا ساختن ادیان ابراهیمی و ادیان نوری از حکومت است . مسئله ، مسئله جداساختن « دین » ، به معنای خاصی از « دین » است که در این ادیان متداول است . وگرنه ، « دین » در فرهنگ ایران ، چنین معنائی ندارد که ادیان ابراهیمی و ادیان نوری بدان میدهند . در این ادیان ، اِلاه (یهوه + پدر آسمانی + الله) ، مقتدر است ، و با امری که از قدرت برمیخیزد ، جهانی و انسانی ، فراسوی خودش و غیر از گوهر خودش ، خلق میکند . جهان و انسان ، محصول قدرت است و باید نشان (آیه) قدرت او باشد . به عبارت دیگر ، این اِلاه ، بر جهان و انسان ، حکومت میکند و قدرت میورزد . با این اندیشه اصلیست که این اِلاه ، میخواهد و ضروریست که بر مخلوقش ، حکومت کند و قدرت بورزد، و دین وحاکمیت این اِلاه ، از هم جدا ناپذیرند . و «آزادی انسان »در این ادیان ، فقط هنگامی تاءمین میشود که برضد وجود این الاه ، یا برضد امر و حکم او ، عصیان و طغیان کند . حاکمیت ملت ، یا حق قانونگذاری ملت ،بر پایه خردخود ملت ، موقعی ممکن هست ، که یا منکر وجود چنین اِلاهی بشوند ، یا اوامر و احکام اورا ، در گستره های زندگی اجتماعی ، تنگ و محدود سازند . و بالاخره ، بشیوه ای ، اورا از قدرت ورزی در این

گستره ها ، معاف و بر کنار سازند . تا انسان ، برای اندیشیدن در ساماندهی اجتماع ،فقط بر پایه خرد خود ، آزاد شود، و بدینسان ، خودش ، سرچشمه حکومت و قانون گردد . تا هنگامی که قانون اساسی ، فقط از خرد خود انسان سرچشمه نگرفته است ، آن قانون اساسی ، نه قانون است ، نه اساسی است . حاکمیت درفلسفه حکومت ، دراین عبارت خلاصه میشود که سعدی آنرا شیوا و رسا و کوتاه بیان کرده است که « دو پادشاه در یک اقلیم نگنجند » . در یک جامعه ، نمیتواند دو حاکمیت و دو حکومت و دو شاه ، و دو الله وجود داشته باشند . هم حاکمیت ملت و هم حاکمیت الله (یا یهوه و ...) اختراعیست خنده آور که در قانون اساسی قلابی جمهوری اسلامی شده است ، ودر قانون اساسی مشروطه هم ، هردو این حاکمیت در تنش باهم موجود هستند . در جامعه ، یا باید الله ، حکومت کند یا ملت . هم این و هم آن ، یک کلاهبرداری و فریب و خدعه است ، که البته در اسلام ، خدعه و مکر ، جایز است، و این را « مصلحت و حکمت » مینامند، که چیزی جز همان « دروغ مقدس » نیست . در چنین صورتی ، در این ادیان ، خود « دین » ، مسئله میشود . الله یا یهوه یا پدر آسمانی یا اهورامزدائی که از او سلب قدرت شود ، یا قدرتمند بماند ، ولی نتوانش قدرتش را به کار ببندد ، دیگر ، اِلاه نیست ،و دینش هم بی معنی است . اینست که حل مسئله جدائی دین از حکومت ، در این ملتها ، درصورتی بطور منطقی ممکن است که ، منکر وجود این اِلاهان بشوند ، یعنی آتیسم (ناخداگری) غلبه کند . ولی این راه در این اجتماعات ،در تاریخ دویست ساله معاصر ، با شکست روبروشد . و راه حل های دیگر ، همه راه حل های نیم بند و نوعی شعبده بازیهای

منطقی و حقوقی شده است . البته بستن راه قدرت ورزی مستقیم و رسمی یک دین ، به هیچ روی ، بستن راه نفوذ غیر رسمی و غیر مستقیم آن دین نیست . اگر با این معیار ، این حکومتها در باختر بررسی گردند ، دیده میشود که « اصل جدائی دین از حکومت » ، در همه این کشورها ، لنگ میزند و در هیچکدام ، این مسئله تمام عیار حل نشده است . حل مسئله جدائی دین از حکومت ، فقط از راهِ « تغییر تصویر خدا در اذهان » و « تغیر مفهوم دین » در اذهان ممکن میگردد. مسئله جدائی دین از حکومت ،موقعی حل میشود که اصالت انسان و اصالت خرد انسان پذیرفته شود .

حل مسئله « جدائی دین از حکومت » ، حل مسئله « رابطه بینش انسان با حکومت » است . اگر بتوانیم رابطه « بینش انسان را با حکومت » که نظم اجتماعی باشد ، مشخص سازیم، رابطه دین را باحکومت ، روشن میسازیم . البته هر نظمی در اجتماع ، و سقف نظامهای اجتماعی که حکومت است ، باید بر بینش استوار باشد . سقف نظامهای اجتماعی در عربی ، حکومت، و در با ختر state, staat و در ایران ، «سامان» و خشتره (یا خشترات) نامیده میشده است . فرهنگ ایران ، استوار بر این سر اندیشه بزرگ بوده است که حکومت یا سامان ، باید از بُن جانهای مردمان، پیدایش یابد و بجوشد . سامان ، چیزی جعلی و ساختگی و وضعی نیست ، بلکه سامان ، پیدایش و زایش خرد کاربند ، از بُن جانهای انسانهاست ، چون سامان یا حکومت ، « ساماندهی زندگانی همه مردمان و همه طبیعت با همست . این روند را «جهان آرائی» یا «آرایش گیتی» نیز مینامیده اند .در کتاب مینوی خرد (ترجمه تفضلی) رد پای این اندیشه باقی مانده است ، که

اسناخرد یا مینوی خرد است که جهان را سامان میدهد ، یعنی منظم و مرتب میسازد و اداره میکند . الهیات زرتشتی ، اصطلاح « مینوی » را به معنای آسمانی و ملکوتی و « خرد فراسوی گیتی » بکار برده است، و در ذهن ما این معنا ، جا افتاده است . در حالیکه ، مینو ، تخمیست که از آن ، گیتی میروید و شاخ و برگ و بر این گیاه در فراز ، مینو یا جهان برین و آسمان میشود . این اندیشه و تصویر، برضد اندیشه دو جهان است .آسمان ، گسترش زمین است . آسمان ، شاخ و برگ و میوه درختیست که در زمین کاشته شده است . آسمان ،از زمین بریده نیست ، بلکه خوشه ایست که بر فرازگیاه میروید . زمین و آسمان ، یک گیاه و یک گوهرند . خردکاربند (یا گیتی خرد gitikhrad) یا خرد آزماینده ، روئیده از خرد بنیادی یا مینوئی خرد است، که در بُن هر انسانیست . خرد مینوی یا مینو خرد ، به معنای « خرد بُنی یا خرد بنیادی » است . آن خردی که در بُن هر انسانی هست ، از این خرد است که اجتماع ، سامان مییابد . خرد کاربند در شاهنامه ، خردیست که از این خرد بنیادی ، زائیده میشود، و اجتماع انسانی را سامان میدهد . حکومت ، روند سامان دادن همه با همست . یک چیز ثابت و ایستا و غیر متغیری بنام حکومت نیست . بلکه حکومت ، روند پویای ساماندهی است . یک جامعه زنده ، همیشه از نو ، خود را با خردش ، سامان میدهد . این خرد بُنی یا بنیادی ، این خرد افزونی ، که به معنای « خرد آفریننده » هست ، چه غایتی دارد ؟ غایت این مینوی خرد ، این آسنا خرد ، سامان دادن مردمان ، برای بهتر زیستن باهم ، برای پرورش جانهای همدیگر ، برای انباز شدن جانها در شادیهاباهمست . غایت این خرد ، سامان دادن مردمان ، برای آنست که جانها را

از هر گزندی و آزاری دور دارند . نکته بسیار مهم اینست که این ، یک بینش ساخته و پیش پرداخته یا معلومات یا آموزه ای نیست که در ژرفای انسان ، چون گنجی مدفون باشد ، بلکه این ، « خرد » یا « اصل زاینده و آفریننده بینش ها و اندیشه ها و آموزه هاست » که در بُن همه انسانها هست ، و این خرد بنیادیست که سامانده جانها ، به غایت پروردن جانها ، و ایمن داشتن جانها و خردها ، از آزار و گزند است .

بخوبی دیده میشود که سامان یا حکومت در فرهنگ ایران ، با « سرچشمه بینشی» کار دارد که از بُن جان خودِانسانها میتراود و میجوشد و میزاید . به عبارت دیگر ، نظم ، روند زائیدن جان یا زندگی در گیتی است . « خرد » از « جان » پیدایش مییابد . خود اصل زندگی یا جان ، مستقیما تحول به خردی می یابد که برای پاسداری جان و سامان دادن جانها میاندیشد . خودِ جان یا زندگیست که چشم میشود ، و چشم بیننده و نگاهدارنده و پاسدار اجتماع زندگان میگردد . جان انسان ، در گسترش ، چشم میشود ، خرد میشود ، دین میشود . این سه اصطلاح در فرهنگ ایران که چشم و خرد و دین باشند ، باهم اینهمانی داشته اند، و سپس به آنها معانی محتلف داده اند . بُن جان انسان ، در فرهنگ ایران ، تحول به چشم مییبابد ، که اصل بینش زاینده است . « دین » ، هنوز نیز در کردی ، به معنای « زائیدن و دیدن » است . در واقع « دین » به معنای « بینشی است که از بُن جان و زندگی انسان ، بتراود . دین و خرد ، بینشی هستند که بلافاصله و مستقیم ، از جان خود انسان ، پیدایش می یابد . امروزه در علم حقوق ، در باختر، در محدوده تنگ تری ، این پدیده را ، « وجدان » میخوانند . وعلم حقوق ، در با ختر ، دیگر از « آزادی ادیان» دم نمیزند ، بلکه

گامی فراتر نهاده است و « آزادی وچدان » را خواستاراست .همین وجدان را در شکل آفرینندگیش ، فرهنگ ایران ، « دین » مینامید . آزادی دینی ، اینست که انسان حق دارد میان یکی از ادیان موجود ، یکی را انتخاب کند . چنین آزادی ، بسیار تنگ است . آزادی ، در انتخاب میان آنچه موجود است ، زندانی میشود . آزادی ، آزادی در امکانات است . آزادی وجدان ، این معنی را دارد که هر فردی ، خودش میتواند سرچشمه زایش بینش دینی باشد . هرکسی ، آزاداست ، دین خودش را ، خودش بیافریند . البته نقص این اصطلاح در با ختر اینست که پیوند « زندگی » و « دین » و « بینش زائیده از انسان » در آن ، نمودار و چشمگیر نیست . « وجدان » در با ختر ، یک دامنه فردی و خصوصی است . در حالیکه « دین » در فرهنگ ایران ، که همان « وجدان » باشد ، اصل سامانده اجتماعست . بینشی از هر فردی میتراود که میتواند اجتماع را سامان دهد . بینش انسان ، جامعه ساز و حکومت ساز و قانون ساز است . در ادیان ابراهیمی ودر الهیات زرتشتی ، این مفهوم « دین » دگرگون ساخته شده، و به کلی تحریف کردیده است ، ودرست واژگونه ساخته شده است . « دین » که در فرهنگ ایران ، بینش جوشیده و تراویده از بنیاد زندگی هر انسانی بوده است ، معنایش را از دست داده است . این یقین به جوشش خرد بنیادی از خود انسانها ، سرکوبی و نفی شده است . « ایمان » به شخص فرستاده از الله یا پدر آسمانی یا یهوه ، که حامل بینش است ، در این ادیان ، دین شمرده میشود . واین برضد یقینی است که بینش سامانده اجتماع از خود هر انسانی میتراود . این « دین » بر ضد مفهوم « دین » در فرهنگ ایرانست . از دیدگاه فرهنگ ایران ، ادیان ابراهیمی و

الهیات زرتشتی ، نه تنها ، دین نیستند ، بلکه « ضد دین و نفی دین و نیستی و انکار دین » هستند . اینست که با جنبش نوزائی در باختر ، « یقین به طبیعت انسان ، ویقین به آفرینندگی انسان در بینش ، واراده به زندگی کردن در این گیتی ، و یقین به اینکه خرد خود انسان ، توانا به سامان دادن زندگی خود در گیتی است » افزود . و همین یقین بود که نام « سکولاریته و لائیسیته » گرفت ، و در شعار « جدائی حکومت از دین » ، عبارت بندی شد . این دینی که مردم ، خواهان جدائیش از حکومت بودند ، همان « ضد دین مسیحیت و ضد دین یهودیت و ضد دین اسلام و همچنین ضد دین زرتشتی (بنا بر تعریف دین در الهیات زرتشتی) بود .ازاین پس ، حکومت یا سامان ، استوار بر دینی میشد که در آن انسان ، یقین از توانائی خردش در آفرینش بینش داشت، و با این بینش ، میتوانست اجتماع را سامان دهد . پس حکومت یا سامان ، باید از همه این ضد دینها که « ادعای دین حقیقی بودن » میکنند ، جدا و رها و آزاد ساخته شود . این خرد سامانده ، این خرد برگزیننده ، این خرد قانونگذار، این خرد مبدع و مبتکر خود انسانست که باید جانشین « علم الهی گردد که در کتابهای مقدسه این ضد دینها که ادعای مالکیت حقیقت انحصاری میکنند » بشود ،و همه امور را سامان بدهد، و این خرد بنیادی یا مینو خرد در انسانست که خودش ، دین است ، و آنچه در این جامعه ها ، دین نامیده میشود ، ضد دین است . در این ادیان ، اِلاه ، همگوهر انسان نیست ، و همه آفرینندگیها ، یعنی اصل و سرچشمگی ، در این الاه ، جمعست . اصالت و ابتکار و ابداع ، ویژگی منحصر به فرد اوست . الاه ، سرچشمه همه بینش هاست . و طبعا انسان ، خودش نمیتواند به این بینش برسد . در فرهنگ ایران ، خدا ،

خوشه ای از بذرها ی بینش از بذرهای جان هاست ، و خدا این بذرها را میافشاند ، و هر یکی از انسانها ، بذر خرد خدا و بذر جان خدا (جانان) هستند . در فرهنگ ایران ، جان و خرد انسان ، هما ن اندازه اصالت دارد که جان و خرد خدا . به عبارت دیگر ، خرد هرانسانی که مستقیما ازاین جان جانان روئیده ، همان اندازه اصل ابداع و ابتکار و نوآوری و قانونگذاری و ساماندهیست که خدا .

پس باید ، بینش و اندیشه زنده و تازه ای که از اصل زاینده ، یا خرد بنیادی انسانها میزاید ، جانشین کتابهای مقدس و شریعت ها و « ایمان به آورندگان بینش از الاه » گردد . اینست که در فرهنگ ایران ، پدیده « دین » ، نیازی به مفهوم « ایمان » ندارد . کار اصلی این خرد بنیادی انسانها ، که چهره خود جان و زندگی انسانهاست ، در این میاندیشد که : چگونه انسانهای گوناگون ، میتوانند باهم زندگی کنند ، چگونه انسانهای گوناگون میتوانند باهم ، بهتر و شادترزندگی کنند، و سامان یا حکومت ، پیآیند این هماندیشی و همپرسی خرد بنیادی خود انسانهاست . باهم زیستن ، یا « هم + زی » شدن در اجتماع ، همان همجانی یا «یک جانشدن» است . یکتا جان شدن همه جانها در اجتماع ، در اثر هماندیشی و همپرسی ، در عرفان ، یک پدیده متافیزیکی ، فراسوی دنیا شد . در حالیکه ، به هم پیوستن جانها در این گیتی ودر اجتماع ، «باهم سیمرغ یا خدا شدن »، در فرهنگ ایران ، ربطی به فراسوی گیتی نداشت. در فرهنگ ایران ، دوجهان وجود نداشت ، بلکه آرزو برای واقعیت بخشی همزیستی یا « همجانی » ، در همین گیتی بود . آنچه « وحدت وجود » فراسوی گیتی خوانده شد ، همجانی و «هنرهمزیستی در همین گیتی

»هست . این خرد تراویده از ژرفای جان انسانها ست که « اصل اجتماع ساز » است ، نه « ایمان به این ضد دین ، و نه ایمان به آن ضد دین . دین ، نیاز به ایمان ندارد . دینی که استوار بر ایمانست ، ضد دین است . ایمان ، همیشه جانشین دروغین دین است .دین ، نیاز به ایمان ندارد . دین ، اصل « اصالت انسان » است . ایمان ، نشان بیدینی است که ایمان ، جانشین آن میشود ، جنبش « سکولاریته » یا « جنبش جداساختن حکومت از دین ، استوار بر چنین اندیشه ای از « دین » یا « ضد دین »بود . این اندیشه را صدر اعظم پادشاه فرانسه ، بنام میشل لوهپیتال Michel de L´Hopital در مجلس شورای شاهی ، درست پیش از جنگهای مذهبی هوگه نوتهاhugenotte در 1562میلادی بیان کرد . او گفت که : « این مهم نیست که دین حقیقی کدامست ، بلکه این مهم است که چگونه ما باهم زندگی کنیم » . همین اندیشه ، یکی از بزرگترین خشتها در شالوده بنائی بود که امروزه نام « سکولاریته » دارد . در ست همین اندیشه بود که بنیاد فرهنگ ایران ، از هزاره ها پیش بوده است ، و درمنشور کورش ، باز تاب یافته، و نخستین شکل قانونی و تاریخی خودرا گرفته است ، و این ساسانیان بودند که کوشیدند این ریشه فرهنگی مردمی ایران را سرکوب کنند .

واژه « جان » در اصل ، «گیان» بوده است . هنوز هم کردها به جان ، « گیان » میگویند . بررسی در خود همین واژه ، ما را درشناخت تصویر « جان » درفرهنگ ایران ، یاری میدهد و بسیاری از نکات گمشده را روشن و برجسته میسازد . این واژه ، مرکب از دوبخش است .1- گی ،و دیگری 2- یان . یان ، به معنای جای آشتی و آرامش ، جای جمع و همآهنگی اضداد ، یعنی

آشیانه مهر است . این « یان » ، پسوند « ایران » هم هست ، که در اصل ، «ایریانه» بوده است ، و « ایران » به معنای « خانه و میهن رام، یا جای مهرورزی رام » است . ایران ، خانه و آشیانه خدای موسیقی و شعر و رقص و شناخت ، جای خدای زیبائی و مدنیت است . در کردی به سیاستمدار ، «رامیار» میگویند که به معنای « یار رام » است ، چون رام ، خدای مدنیت و شهر بوده است . پیشوند واژ ه « گیان = جان » که واژه « گی» باشد به شکلهای گوناگون نوشته و تلفظ شده است . گی و جی و ژی و زی ، همه یک واژه اند . « زی» ، همان پیشوند « زیستن » است . در ایران به شهرها ، « جی » میگفته اند . به ویژه نام شهر اصفهان ، « جی » بوده است . امروزه وقتی ما از « جان » صحبت میکنیم ، و میگوئیم که : به جان تو یا به جان من ، جان را یک پدیده فردی میگیریم . هرفردی ، جانی دارد . ولی در فرهنگ ایران ، جان هر فردی ، بخشی « آمیختنی » با کل جانها (جانان = گش و باد) بوده است . اینست که « جی » که جان باشد ، « جان تمام یک شهر یا جامعه در همآهنگی باهم » نیز بوده است . جانها، هنگامی با هم همآهنگند که به هم آمیخته اند . این معنا در زبان ترکی ، بخوبی زنده باقیمانده است . چنانکه در ترکی ، « جی » به معنای « همداستانی و همزبانی و یک جهت و متفق » است . درکردی نیز ، گی ، معنای « همه » را نیز دارد . در این راستا ، جان ، شیره یا افشره (جوهر) انسانها شمرده میشده است ، چنانچه روغن یا شیر ، جان حیوان شمرده میشود . اینست که در نائینی ، جی به معنای صمغ درخت و بوته است . از آنجا که شیره و افشره درخت و گیاه و نی ، چسبنده است ، نماد « مهر » است . به همین علت ، « اشه » که امروزه

به حقیقت و راستی و نظم... ترجمه میشود ، همان « اشیر= شیر = خشیر= اخشیر » میباشد که شیره درون چیزها باشد، و پسوند اصطلاح « انتلشی » در فلسفه ارسطو ، همین اشه و اشی است . اشه ، گوهر و جان چیزها و انسانهاست ، و این جان انسان ، همان مهر یا نیروی به هم چسباننده و پیوند دهنده (نظم) است . به عبارت دیگر ، جان = گیان ، هم بیان فردیت جان و هم بیان « همجانی و همزیستی و همآمیزی همه با هم است . اینست که جانهای فردی در گیتی یا در شهر یا در اجتماع ، میتوانند ، همجانی را در خود دریابند و همزیستی کنند . چون همه جانها در اصل ، به هم آمیخته بودند و ویژگی آمیختن باهم را دارند، و پس از مرگ نیز ، این گوهر به اصلش باز میگردد (گش و باد) و با همه جانها میآمیزد . از اینروست که می بینیم رد پای این واژه « گی » در واژه نامه ها باقیمانده است ، چون گی به معنای سیمرغ نیز بوده است .نماد« باد» ، معمولا بالهای « پرنده » است . جان ، پس از مرگ ، باد میشود و پرواز میکند . سیمرغ ، یعنی جانان ، جان و گوهر و شیره هر انسانیست . در هزوارش ، گوهر ، تالمن است که به معنای شهباز است . خوشه ، تبدیل به مرغ میشود . سپاروک ، کبوتراست و سپاری ، خوشه کندم و جو است . از دُم گاو (گش= جانان) در نقشهای میتراس ، یک یا سه خوشه گندم میروید، و این خوشه ها به سقف آسمان میرسند، که جامه های میتراس باشند ،و این قبا یا کب میتراس در اثر « باد » مواج است . و درست در سوی چپ آن ، زاغ هست که مرغ بینش میباشد . خوشه ای که از گش میرنده ، میروید ، باد میشود و میپرد . البته روند بینش انسان هم همین راه را می پیماید ، چون خوشه (مجموعه تخمها) اصل روشنی است . تخم میروید

و پیدایش می یابد یعنی روشن میشود و بینش میگردد . سپس دیده خواهد شد که همین جان (همین سیمرغ) است که تبدیل به « خرد » انسانی میشود . پس خرد ، میتواند با اندیشیدن ، همه افراد را با هم همآهنگ بسازد و آشتی بدهد . خرد ذاتی خود انسانها که « اسنا خرد » هم نامیده میشود ، میتواند میان همه انسانها ، ایجاد مهرو همبستگی کند و جهان را بیاراید . این ویژگی آبکی یا شیری (شیره و افشره) یا مایعی بودن جان ، هویت مهری و چسبندگی گوهر جان را نشان میدهد . جان ، اِسانس تن است . این ویژگی ، سپس در اشعار عرفا باقی میماند . مثلا مولوی بلخی میگوید :

مراست جان مسافر ، چو آب و من چون جوی

روانه جانب دریا که شد مدار سفر

میان دریا ، چایگاه سیمرغست . در میان دریای وُروکش ، درخت همه تخمه روئیده است که فرازش سیمرغ نشسته است (همه تخمه زندگان = سیمرغ = جانان) .

طرفه که چون خنب تنم بشکند   یابد این باده ، قوامی دگر

یا درباره مرک سنائی میگوید :

صافی انگور به میخانه رفت   چونکه اجل ، خوشه تن را فشرد

شد همگی جان ، مثل آفتاب   جان شده را ، مرده نباید شمرد

جان ، شیره خوشه انگور تن است که در مرگ به میخانه میرود که جای همه خمهای می است . به همین علت ، به « زیبق یا جیوه » که میان فلزات ، فلز آبکی است ، هم « آبک » میگفتند ،

و هم « غیان » که معرب همان « گیان » باشد . زیبق هم همان « زی + بغ » یا « گی + بغ » است که به معنای « شیره خدا + خدای جان » و خدای شیره است . و در کردی ، ژیان و ژی به معنای زندگی است و ژیاری ، به معنای شهرنشینی و تمدن است . نام دیگر زیبق ، « پرنده » است که بخوبی میتوان دید که همان گی = جی (جی ، پیشوند جیوه) است که سیمرغ باشد . چرا همه جانها باهم ، شکل سیمرغ یا پرنده داشتند ، چون یک شکل دیگر از مجموعه جانها ، همان « باد » بود . در بندهش ، جان انسان از سر، با « باد » میآمیزد ،و طبعا « باد= دم = جان » ، بُن و تخم انسانست . البته باد ، اصل مهر هم هست ، چنانکه در کردی ، باد به معنای « پیچ » است ، و عشق ، به هم پیچیدن بوده است . گیاه پیچه که « اشق پیچان » نامیده میشود ، نماد عشق بوده است ، و واژه « عشق » ، معرب همین « اشق » است و اشق پیچان ، همان عشقه است که از همان ریشه « اشه » است . بدینسان ، گستره مفهوم « جان » در فرهنگ ایران ، برای ما محسوس و ملموس میشود .

برای ما، « جان » ، پدیده ای جدا از « مهر » و جدا از پدیده « همجانی و همزیستی و اجتماع » است . از اینرو ، جان برای ما آن معنی را ندارد که در فرهنگ ایران ، داشته است . و از اینرو ، با معیار قرار دادن مفهوم خود از جان ، فرهنگ ایران را نا دیدنی میسازیم .

چگونه جان ، تبدیل به « خرد» میشود ؟
خرد = دین = چشم

این تحول گوهر خود « جان » به « خرد » است که بنیاد اندیشه سکولاریته است . اکنون به رابطه جان با خرد در فرهنگ ایران پرداخته میشود . از شناخت این مفهومست که بخوبی دیده میشود که آنچه غربیان در تئوریهای سکولاریته گفته اند ، در این مفهوم جان و خرد ، و در رابطه آندو به هم موجود هست . در گزیده های زاد اسپرم بخش 30 پاره 23، رد پای این اندیشه ، که رابطه جان را با خرد معلوم میسازد ، باقیمانده است . در این پاره می بینیم که این جانست که نخست به چشم ، تحول می یابد و سپس در مغز ، اصل اندامهای حسی (حواس پنجگانه) میگردد . در گزیده های زاد اسپرم میآید که « جان ، نخست ، تخم که آتش تخمه است ، در جای رود ، با تافتن ... نخست ، چشمان نگاشته شود ، و روشنی آتش آن ، خود به وسیله چشمان ، پدید آورده شود . پس به سبب آفرینش کامل سر ، در اوج مغز جای گیرد » . در جای دیگر از گزیده های زاد اسپرم میآید که « چه ازآن که در مغز سراست ، حواس منشعب شوند که بینائی و شنوائی و بویائی و چشائی و بساوائی هستند » . جان که در آغاز ، تخم هست ، در « جای » میرود . این تخم جان ، همان « گی » یا سیمرغ است . هنگامی در زهدان ، قرار گرفت ، نخستین چیزی که در تحول تخم سیمرغ ، یا نطفه ، پدیدار میشود ، چشم و سپس اصل حواس در مغزسر است . پس ،از جان ، در آغاز همه اندامهای شناختی پیدایش می یابند . جان ، پیش از همه تبدیل به چشم میشود . امروزه برای ما ، چشم و خرد و دین ، سه چیز جدا از همند . ولی در فرهنگ ایران ، این سه ، باهم یکی بودند . خرد و دین ، همان چشم بود . دین در فرهنگ ایران ، شریعت یا آموزه یا احکام و تعالیم رسول الله یا فرستاده یهوه نبود ، بلکه « دین » ،

« چشم بیننده » خود انسان بود . هنوز هم در کردی ، « دین » به معنای 1- دیدن و 2- زائیدن هست . دین ، بینشی است که از خود انسان بزاید . واژه « دیه » در کردی به معنای « چشم » است . « دی » هم دید چشم است و هم به معنای « تامل و دقت » است و هم به معنای « دیو » است که همان زنخدا سیمرغ بوده است که سپس زشت ساخته شده است . در فارسی ، همان « دَی » است که یک معنایش « شب افروز » است که « ماه » باشد و ماه بنابر جهان بینی ایرانی ، چشم آسمانست . در بُندهشن (بخش چهارم) ، بُن انسان ، دارای پنج بخش است و یک بخش آن ، آینه نامیده میشود ، که معربش همان « عین » میباشد . موبدان ، واژه « آینه » را در بندهشن ، جانشین واژه « دین » ساخته اند که رد پایش در یسناها باقی مانده است . این کار را بدان علت کرده اند که واژه « دین » ، مستقیما معنای « مادینگی و زایندگی » هم داشته است . آنها میخواستند ، روند بینش را از روند زایش و رویش ، دور سازند، تا روشنی ، اصل بینش باشد نه تاریکی زهدان و زمین . بخوبی دیده میشود که دین یا آینه ، همان چشم است . واین « چشم » همان « خرد » است . در شاهنامه میآید که:

خرد، چشم جانست ، چون بنگری
تو بی چشم جان ،« این جهان» نسپری

معمولا ، بجای این جهان ، آن جهان میگذارند . ولی « این جهان » صحیح است ، چون کسی آن جهان را نمیسپرد ، و چشم جان ، برای نگهداری جان در این جهانست. خرد ، نگهبان جان ، و

مرهون و سپاسگذار جانست . اینکه خرد ، چشم جان یا « نیروی بینندگی زندگی » است ، نگهبان و پرستار زندگی در گیتی است ، رد پایش در متون پهلوی ، بسیار است . در فرشگرد (در گزیده های زاد اسپرم) مردمان ، در اندیشه ، همدیگر را می بینند ، ودر اندیشیدن ، همدیگر را میپرسند. در بهرام یشت و در دین یشت ، دیده میشود که « دین » ، چشمیست که در تاریکی و از دور ، کوچکترین چیزها و جنبش هارا می بیند . دین و خرد ، هردو، چشم بیننده هستند که از ژرفای جان انسان ، زائیده میشوند . دین ویا خرد ، و به هیچ روی ، صندوق معلومات ، یا مجموعه احکام و نواهی و تعلیمات ، یا کتاب یا آموزه یا شریعتی نیست که کسی از سوی خدا بیاورد ، و دیگران به آن شهادت بدهند و یاد بگیرند و حفظ کنند . دین ، مسئله زایانیدن نیروی بینائی ازوجود خود ، در آزمایشهای زندگیست . خرد هم حفظ کردن آموزه یک متفکر از غرب مانند مارکس یا هگل یا ویلیام جیمز نیست . خرد و دین نیروی بینشی است که از درون تجربیات خود ، پیدایش می یابد . چنانکه رستم پس از پیمودن هفت خوان خطر و ماجرا ، چشم خورشید گونه پیدا میکند . از هلال ماه در تاریکی ، خورشید زاده میشود . چشمان انسان ، هلال ماهی هستند که خورشید را میزایند . یکی از تحریرهای خرد دراوستا (رایشلت) « خَرَه تاو » است و نام خورشید در کردی « خوره تاو » است . خرد ، همان خورشید یا چشم جهانست . همه چشمان انسانها در آسمان به هم می پیوندند و باهم خورشیذ میشوند .

بالاخره از این بررسیهای کوتاه ، دیده شد که از جان انسان ، که تخم خود سیمرغ یا خود خداست ، خرد و یا دین

میروید یا میزاید . با این چشم است که انسان باید زندگی را در گیتی نگاهبانی کند و بپرورد . با این چشم است که باید زندگی را در « همزیستی ، در اجتماع » سامان بدهد .
« جدائی حکومت از دین » در باختر ، عبارت بندی منفی یک جنبش دراز مدت است که بدون عبارت بندی مثبتش ، چشمگیر نمیشود . جدائی حکومت از دین ، جدائی حکومت از بینشی است که در شرع اسلام ، در آموزه عیسی یا موسی ، جامعه ها را سامان و نظم میدهد . مسئله ، تنها جدا کردن حکومت از ادیان (بدان معنی که در ادیان نوری و ابراهیمی متداولست) نیست ، بلکه بنیاد گذاردن حکومت بر بینشی است که مستقیما از خرد یا چشمی که از ژرفای جان و زندگی خود انسانها ، جوشیده است . مسئله ، تغییر دادن معنا و گوهر دین است . این را در باختر امروزه در آثار حقوقی ، «وجدان آزاد» میگویند . از این رو در قوانین اساسی باختر ، میکوشند ، بجای « آزادی دین » ، « آزادی وجدان » بگذارند . وجدان آزاد و آفریننده انسان که از ژرفای زندگیش برآمده باشد ، « دین حقیقی » است و همه این ادیان ، ضد دین هستند . آکاهبود همه انسانها در تصرف این « بینش دروغین ، این ضد دین » هست و در زیر این لایه آگاهبود دروغین ، این دین ظاهری ، همان وجدان آزاد انسانیست که ایرانی آنرا « اسنا خرد ، یا ارکه » مینامید . همه ادیان ابراهیمی ، راه پیدایش چنین بینشی را از خود جان انسان ، بسته اند . ما به بینشی که از «وجدان آزاد» یا « اسنا خرد » انسان ، پیدایش یابد نیاز داریم تا همزیستی همه جانها را سامان بدهیم ، تا مسائل کنونی اجتماعی و ملی و بشری را حل کنیم . مسئله جدائی حکومت از دین ، مسئله جدائی حکومت از « ضد دین ها » است

که امروزه همه جا حاکمند . مسئله بنیاد نهادن حکومت بر شالوده وجدان آزاد یا « اسنا خرد » است که از سرچشمه جان و زندگی واقعی همه انسانها بجوشد و این اصل فرهنگ ایران بوده است و هست .